



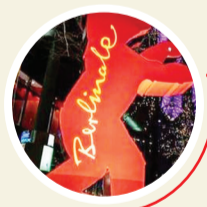
مصلی تهران، محل نمایشگاه کتاب

«مصلی امام خمینی (ره)»، شرایط بهتری برای میزبانی نمایشگاه کتاب دارد. یاسر احمدوند، معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس سی‌وینجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، در پاسخ به سوال ایسنا درباره مشخص شدن مکان برگزاری دوره پیش‌روی این رویداد فرهنگ گفت: برای انتخاب مکان برگزاری، بازدیدی از مجموعه «شهر آفتاب» و «مصلی امام خمینی (ره)» داشتیم؛ مصلی شرایط بهتری برای میزبانی دارد. با مسئولان مصلی برای اینکه بتوانیم سال آینده را در مصلی اجرا کنیم، گفت‌وگو کرده ایم. او درباره حضور ایران در نمایشگاه کتاب فرانکفورت نیز گفت: ما نسبت به اینکه در دو سال گذشته این نمایشگاه رویه خوبی برای حضور ایران نداشته اعتراض کردیم و گفتیم اگر رویه‌شان را عوض کنند ما هم حضور پیدا خواهیم کرد. آن‌ها قول دادند اسامی شرایط دیگری خواهد بود، بررسی و نتیجه را اعلام می‌کنند. ما منتظر اعلام آن‌ها هستیم. اگر شرایط حضور حرفه‌ای و متداول و مناسب جمهوری اسلامی باشد، ما هم در نمایشگاه کتاب فرانکفورت شرکت می‌کنیم.



شرق مجرم شناخته شد

هیئت‌منصفه دادگاه‌های سیاسی و مطبوعاتی، مدیرمسئول روزنامه شرق را به اتهام انتشار مطالب خلاف واقع در خصوص کنکور به اکثریت مطلق آرا مجرم شناخته است و مستحق تخفیف ندانست. سخنگوی هیئت‌منصفه دادگاه‌های سیاسی و مطبوعاتی درباره پرونده روزنامه شرق گفت: اتهام‌های مهدی رحمانیان «ششر مطالب خلاف واقع» موضوع شکایت سازمان سنجش آموزش کشور در مورد تیتیر «همه حیران ماجرای کنکور» در تاریخ اول اسفند ۱۴۰۱ است. وکیل شاکلی در این جلسه دادگاه اعلام کرد: روزنامه شرق بدون مستندات نوشته که سوالات آزمون سه روز قبل از برگزاری کنکور منتشر شده است که خلاف واقع و بی‌اساس است و این ادعای خلاف واقع و بدون سند، موجب تشویش اذهان عمومی و تخریب داوطلبان متقاضی ورود به دانشگاه و خانواده‌های آنان شده است.



حمایت از فلسطین در بازار فیلم برلیناله

گروهی از حامیان فلسطین، روز یکشنبه در محل اصلی بازار فیلم اروپایی جشنواره فیلم برلین موسوم به «گروپوس باو» جمع شدند و اعتراض خود را به اقدام نظامی رژیم صهیونیستی در نوار غزه نشان دادند. حدود ۵۰ نفر با فریاد «قتل کشی را متوقف کنید»، وارد طبقه هم‌کف بازار فیلم برلین شدند و هم‌زمان برنهای بزرگی از گالری‌های بالا باز و آویخته شد که روی نوشته شده بود: «نور، دوربین، نسل‌کشی» و با تصویری از یک کلایک که بر آن خون می‌چکید، همراه بود. درحالی‌که برلیناله برای اعتراض‌هایی علیه حملات رژیم صهیونیستی به غزه و فلسطینی‌ها آماده شده بود، اما برگزاری گردهمایی اعتراضی در بازار فیلم برلیناله کمتر انتظاری رفت. دسترسی به فضای نمایشگاه «گروپوس باو»، فقط برای دارندگان کارت ورود امکان‌پذیر است و همین نشان می‌دهد اعتراض توسط متخصصان ثبت‌شده صنعت فیلم برگزار شده است. اعتراض این گروه پس از برافراشتن برن‌ها، با کف‌زدن و سردادن شعار «فلسطین آزاده» افزایش پیدا کرده بود.

نقاشی‌هایم از سر بی‌دردی نیست

گفت‌وگو با سیدعلی میرفتاح به مناسبت دومین نمایشگاه انفرادی نقاشی‌هایش



سیدعلی میرفتاح

باید هزار بار بیش از این مراقب زبان و قلم‌مان باشیم و به صرف خوش‌ذوقی یا کار حرفه‌ای عالمی نسازیم که خودمان و مخاطبان در آن گیر بیفتند و زندانی شوند. اگر حرف من تلخ است پند خواجه حافظ را بشنویید: «خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد/ بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت خوش».

می‌خواهم به علی میرفتاح نقاش بپردازم. با توجه به صحبت‌هایتان، رجوع علی میرفتاح به نقاشی را می‌توان شورش علیه علی میرفتاح روزنامه‌نگاری دانست کم ملامت او قلمداد کرد؟ و آیا ملاحظاتی که به آن‌ها اشاره کردید و معتقدید در روزنامه‌نگاری نادیده گرفته می‌شود، در نقاشی لحاظ می‌شوند؟ یا نقاشی فضایی زاهدانه پیش‌روی‌تان گشود تا از اتمسفر روزنامه‌نگاری که مطلوب‌تان نبود به آن پناهمبرید؟

پیش از پاسخ دادن به سوال‌تان باید به دو نکته اشاره کنم. نکته نخست اینکه در روزنامه‌نگاری هر کاری که انجام دهید خوب یا بد، جمعی دیگر نیز در آن با شما شریکند. به این معنا که آن‌چه می‌نویسید فقط حاصل کار شما نیست بلکه مدبرمسئول، سردبیر، دبیر تحریریه، دبیر سرویس، صفحه‌بند، عکاس، طراح و... نیز در آن دخیلند. روزنامه‌نگاری کاری جمعی است که تا جمعی همدل گرد هم نیایند اتفاق نمی‌افتد این جمع همدل در روزنامه‌نگاری امروز ما متأسفانه دیده نمی‌شود. یا کم دیده می‌شود. در واقع نه تنها همدلی نمی‌بینم، که در دل این جمع کینه‌توزی هم می‌بینم. این فضای همدلانه را در روزنامه‌نگاری ایران، ۱۵ یا ۲۰ سال پیش می‌شد دید اما شرایط سیاسی، اقتصادی و... به مرور به سمتی پیش رفت که احساس کردم مجبورم به جهت کار دیگران تاوان بدهم. شما که نمی‌توانید گناهان روزنامه را مدام گردن همکارانتان بیاندازید. بالاخره شما هم در این زنجیره سبیم هستی بخشی از خوبی و بدی کار بخواید و نخواهید به شما می‌رسد. به‌خصوص سردبیر باید که سپر باشد پیش همه پیکان‌ها. تا یک جایی اصل کار آنقدر ارزشمند است که می‌ارزد با پشت فحش بخورید. یعنی پروژه کلانی در ذهن دارید که حالا قهر و لطف دیگران شما را از مسیر برمی‌گرداند. اما من و شما می‌دانیم که امروز در روزنامه‌ها عموماً چنین پروژه‌ای ایده کلانی وجود ندارد. یعنی من می‌دیدم حاصل کار به این همه مشقت و ملامت نمی‌ارزد. الان وقتان را نمی‌گیرم اما اگر حوصله داشتید بعداً در این باره می‌توانیم حرف بزنیم. اما مخلص کلام اینکه تصمیم گرفتیم کاری انجام دهیم که صفر تا صد آن به خود مربوط باشد؛ اگر اشتباه است حاصل عملکرد اشتباه من باشد و اگر درست است حاصل عملکرد درست باشد و مانند فضای روزنامه‌نگاری، نیازی به توضیح نداشته باشد که عملکرد من درست بوده است اما مدیرمسئول یا دبیر تحریریه و... بخط و خطا کرده‌اند. می‌خواستیم صرف تا صد مسئولیت یک کار با خودمان باشد، نه با دیگری. مثلاً در قصه‌نویسی تا حدودی این کار اتفاق می‌افتد. قصه‌هایی که نوشته‌ام و کتاب کرده‌ام اگر خوانند کار من هستند اگر هم بد هستند باز کار من هستند. نقاشی بیش از قصه‌نویسی کار یک‌نفره است. قبلاً به من می‌گفتند تقدیری که جمله‌گردن شبیه‌توست، اعتماد شباهتی به توندارد. درست هم می‌گفتند. الان خودم می‌گویم من واقعی عین نقاشی‌هایم هستم. از جمله‌گردن به‌من شبیه‌تر همین نقاشی‌هایی است که از زیر دستم بیرون آمده‌اند. اما نکته دوم، درست است که من اهل زهد و ایجاد فضایی زاهدانه برای خود نیستم اما اهل انزوا، به معنی تأمل و درنگ چرا، هستم. همگی نیازمند درنگ و تأمل هستیم. اکنون جامعه ما به سمتی می‌رود که بزرگ و کوچک تعجیل

اطرافیانم قرار گرفته‌ام. در حالی که یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای، حرفه‌اش را بر هر چیزی مقدم می‌دارد. من حتی گاهی به عمد خبری یا نوشته‌های مهمی را به جهت همان ملاحظات کنار گذاشته‌ام. خبر یا نوشته‌ای که روزنامه‌نگاران حرفه‌ای آن را روی هوا می‌قاچند.

این مسائلی که می‌گویید به سمت روزنامه‌نگاری سوق‌تان داد، مسائل معیشتی بود یا دغدغه‌هایی که تصور می‌کردید باید در نشریه‌ای یا روزنامه‌ای مطرح شوند؟

مهم‌ترین اش مسئولیت است. ما باید مسئولیت‌مان را در قبال آن‌چه می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم بسیار جدی‌تر از این بپنداریم؛ نه در برابر قاضی، حکومت و نهادهای امنیتی. نه در برابر آنهایی که قرار است نوشته‌های ما را بخوانند. کم‌اهمیت شمردن این مسئولیت، از معایب بزرگ روزنامه‌نگاری روزگار ماست. یک‌بار در خیابان، شخصی مرا شناخت و خواست قهوه‌ای با هم بنوشیم. او به من گفت در دهه ۷۰ دانشجوی دانشگاه شریف بوده و مطلبی از من در مورد معایب نظام آموزشی خوانده. خاطرم هست که من آن موقع خیلی متأثر از آن‌بارکر بودم، روحیه آنارشستی داشتم و تازه هم با مباحث فوکو در خصوص نسبت قدرت با نظام آموزشی و زندان و بیمارستان آشنا شده بودم. بنابراین هرچقدر دستم می‌رسید، پنبه نظام آموزشی را می‌زدم. آن پسری که داشتیم با هم قهوه می‌خوردیم، روگرد به من و گفت، فلان یادداشت چنان روی من تأثیر گذاشت که دانشگاه را رها کردم. یعنی مهندسی شریف را به خاطر لاطاللی که من بی‌فکر نوشته بودم، رها کرده بود. باورتان نمی‌شود که من در آن لحظه چه حال بدی پیدا کردم. او البته از تصمیم‌اش راضی بود و با افتخار از کارش تعریف می‌کرد اما من نصف‌ش شرمند و او بودم بلکه در برابر پدر و مادرش هم که نمی‌شناختم‌شان احساس سرفکندگی می‌کردم. بچه بزرگ کنی بفرستی دانشگاه در چه یک که بعداً تحت تأثیر یاوه‌های یک آنارشست و وامانده لگد بزند به بخت و آینده و کار و زندگی‌اش. همان موقع با طناب هیچکاک افتادم و اینکه مسئولیت خیلی از کارها و حرف‌ها بدانییم یا ندانییم - روی شانه‌های ماست. طناب هیچکاک را هفته‌ای یک بار باید به روزنامه‌نگاران نشان داد تا به معنی واقعی کلمه بفهمند که مسئولیت‌شان کم از اوین‌هایم نیست. در ایام جوانی مثلاً در «مهر» فکر می‌کردم صداقت مهم‌ترین گوهر یک نویسنده است. بالاخره متأثر از آل‌احمد هم بودیم و سعی می‌کردیم صداقتانه حرف‌مان را بزنیم. الان هم صداقت را گوهری بی‌ظنیر برای نویسنده‌گی می‌دانم اما نوشتن هر حرفی و بیان هر احساسی صداقت نیست. بلکه گاهی پهلوه به پهلوی بلاهت می‌زند. مثلاً یک بار تیتیر زدم «همه سیاهی، همه تباهی، مگر شب ما سحر ندارد؟» خدا را شاهد می‌گیرم که این تیتیر مستقیماً از دلم بر خاسته بود اما آیا من حق چنین کاری را داشتم؟ الان با قاطعیت می‌گویم نه. صداقت به کنار، چه کسی به من اجازه داده بوده که احساس درونی‌ام را در تیتیرا چندبار تا تکثیر کنم؟ چند نفر از این تیتیر احساس یاس و ناامیدی کردند؟ من حال بدم را به چند نفر سرایت دادم؟ خدا مرا ببخشد که از سر جوانی و خامی متوجه مسئولیت‌م نبودم. الان هم خیلی از روزنامه‌نگاران را می‌بینم که حواس‌شان نیست با روح و روان جامعه چه می‌کنند. حالا که حرفش پیش آمده، بگذارد یک نکته دیگر را هم بگویم. ما زندانی حرف‌هایی هستیم که می‌گوییم یا می‌نویسیم. جمله به‌ترش این است که ما با ادبیات برای خودمان عالم می‌سازیم. این عالم گاهی جهنم است، مثل عالمی که الان برای خود ساخته‌ام. گاهی هم بهشت است به جهت ادبیاتی که برای یادآوری گذشته ساخته‌ام. امیدوارم حرفم ایجاد سوءتفاهم نکند اما ما به‌خصوص روزنامه‌نگاران و از حیث کلی نویسنده‌ها

علی ورامینی
دبیر گروه فرهنگ

بعضی نام‌شان به چیزی گره خورده، به برندی، کاری، موقعیتی و... سیدعلی میرفتاح هم نامش به کرگدن گره خورده است. چه زمانی که ستون کرگدن نامه می‌نوشت، چه با هفته‌نامه کرگدن، چه چندسال اخیر، با نقاشی‌های کرگدنش. همه این سال‌ها خواسته که بر شیوه کرگدن کار کند؛ در روزنامه‌نگاری، در داستان‌نویسی و در نقاشی این رسم کرگدنی را حفظ کرده است. رسمی که شاید مهم‌ترین تمایزش پیمودن راه به تنهایی است. تنهایی به این معنا که اسیر روندهای روز نشد. این شاید مهم‌ترین ویژگی کار میرفتاح در همه این سال‌ها باشد. فارغ از ارزش داوری نسبت به کارهایش، او همیشه شیوه خاص خودش را داشته است؛ شیوه‌ای که معمولاً منطبق بر هیجانات و روندهای روز نیست. حالا در دومین نمایشگاه انفرادی‌اش با نام «کرگدن‌ها گاهی تنها سفر نمی‌کنند»، خلاف‌آمد شیوه و منشا این سال‌ها، تصویری متفاوت از کرگدن را بازنمایی کرده است؛ اینکه کرگدن اگر نخواهد تنها سفر کند چگونه خواهد بود. به مناسبت نمایشگاهش با او از نقاشی‌هایش و از مسیری که او را از روزنامه‌نگاری به نقاش بودن کشانده، صحبت کردیم. میرفتاح می‌گوید: «نقاشی‌هایم در امتداد کار نوشتن است، حرف‌هایی که می‌خواهم بزنم را با این رسانه می‌گویم.»

شما دی‌ماه سال گذشته نمایشگاهی با عنوان «کرگدن» و امسال نمایشگاهی با عنوان «کرگدن‌ها گاهی تنها سفر نمی‌کنند»، برگزار کرده‌اید و مدتی است که از کار روزنامه‌نگاری فاصله گرفته‌اید، آیا این به آن معناست که از این به بعد باید شما را بیشتر به عنوان نقاش بشناسیم یا کماکان دغدغه‌های روزنامه‌نگاری‌تان را هم حفظ کرده‌اید؟ ضمن اینکه این تغییر فضا عمدانه بوده است یا در فضای روزنامه‌نگاری با مشکلاتی مواجه شدید که به فضای نقاشی تغییر وضعیت دادید؟

من هیچ‌وقت روزنامه‌نگار - حرفه‌ای - نبودم؛ حرفه‌ای داخل گویوم. حرفه‌ای کار کرده‌ام و از این شغل درآمد هم داشته‌ام اما به معنی واقعی کلمه روزنامه‌نگار نبوده‌ام. علاقه‌ای هم داشتم که به‌عنوان روزنامه‌نگار شناخته شوم. آن ابتدا هم که وارد حرفه روزنامه‌نگاری شدم اگر چه بی‌ذوق و بی‌اشتیاق نبودم اما انگیزه‌هایی مهم‌تر از ژورنالیسم داشتم. فکر می‌کردم لازم است در این دوره چنان کنم که مردم، بلاشبیبه، مولانا که می‌گوید والله که من از شعر بیزارم، من هم نه اینکه بیزار باشم اما برای خودم ملاحظات دیگری داشتم. بنای کار من از ابتدا بر چیز دیگری بود و این از نوع کاری که بنا بر اقتضانات روزگار انجام دادم، پیداست: «سوره»، «مهر» و حتی همین «کرگدن» را اگر به چشم خریداری ببینید، می‌بینید که رنگ‌بوی ژورنالیستی قابل‌اعتنایی ندارند. خاطرم هست یک‌بار سرمقاله‌ای نوشتم با این مضمون: «آسوده بر کنار چوپرگار می‌شدم / دوران چون نقطه عاقبتم در میان گرفت». منظورم این بود که اقتضای روزگار مرا به این وادی کشاند. به تعبیر ساده‌تر، بار خورد و ما هم آمدیم. این اقتضانات روزگار بود که مرا به سمت روزنامه‌نگاری کشاند و الا من کجا و ژورنالیسم حرفه‌ای کجا؟ حتی در بعضی نوشته‌هایم ژورنالیسم حرفه‌ای را تقبیح کرده‌ام زیرا از همان ابتدا در ذهن و ضمیرم ملاحظاتی داشتم که قابل جمع با کار حرفه‌ای نبود. ملاحظاتی که همواره آن‌ها را بر کار روزنامه‌نگاری تر جیح داده و می‌دهم و از این بابت مورد ملامت